

### جنبش ادامه دارد، طبقه کارگر را متشکل کنیم!

#### بیانیه دوم اتحاد سوسیالیستی کارگری

بحران سیاسی ادامه دارد. یک ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری، کشمکش جناح های رژیم آشکارا از مسأله تقلب انتخاباتی و ابطال انتخابات عبور کرده و یک بحران سیاسی تمام عیار را شکل داده است. تأکید بیانیه حاضر بر این است که نه فقط بحران بالایی ها تعمیق شده، بلکه بر متن این بحران، علیرغم افت تظاهرات های میلیونی و اعتراضات خیابانی، ظرفیت جنبش پائینی ها ابدًا کاهش نیافته. برآمد توده ای در کیفیتی به مراتب بالاتر بسیار محتمل است. ارزیابی دقیق و واقع بینانه از اوضاع برای تدقیق وظایف فعالان سوسیالیست حیاتی است. برخی از مهمترین مولفه های اوضاع جاری را بررسی می کنیم:

(۱) خیزش توده ای. تظاهرات های انبوه مردم در نخستین هفته پس از انتخابات پارامترهای صحنه سیاست ایران را یکسره تغییر داد. چهار سال پیش نیز جناح نظامیان با تقلب کلان انتخاباتی حریفان خود را ناکام گذاشته بود، اما این بار قدرت نمایی نیروی میلیونی مردم در عرصه سیاست، که از مقطع انقلاب ۵۷ بیسابقه بود، دینامیسم رقابت جناح ها را تحت الشعاع قرار داد و کشمکش انتخاباتی درون رژیم را بدل به بحرانی حکومتی کرد. در برابر تظاهرات های میلیونی مردم، دروغ های شاخدار و انکار بی حیای احمدی نژاد گویای این بود که جناح نظامیان از نخوت قدرت فاکتور مردم را در محاسبات شان منظور نکرده بودند. نظامیان تنها برای راندن جناح های رقیب از قدرت نقشه داشتند؛ این نقشه چیزی نبود جز اتکاء به زور لخت، و حواله جناح های رانده شده از قدرت به شکایت بردن به مجاری معمول و سلسله مراتب نظام که اکنون در چنگ خودشان بود. اما خیزش توده ها نقشه های از پیش چیده کودتاچیان را بر هم زد. تفرعن خامنه ای در خطبه نماز جمعه، که حکم به تعطیل تظاهرات و ریختن خون

#### سهراب صبح

تحوالات چند ماه اخیر به وضوح نشان داد که بورژوازی ایران به هنگام مواجهه با بحران تا چه حد فقیر، تنگ-مایه، پست-فطرت، هذیان-زده و گیج است. در حالی که علی خاوری و فرخ نگهدار با مچ-بندهای سبز منقش به آرم حزب-توده و اکثریت زیارت-نامه-ی امام-زاده-ی لیبرالیسم ورشکسته-ی اصلاح-طلبان را دوره می-کنند، و در شرایطی که جمع ساده-لوحی از پان-ایرانیست-های سکولار به وجد آمده از شعار توخالی "جمهوری ایرانی" برای احیای اقتدار هخامنشیان در کالیفرنیا دعای کمیل راه می-اندازند، و در زمانه-یی که اکبر گنجی از لس-آنجلس تا تورنتو با شال و قبا ی سبز دوره می-افتد و در نقد سلطانیسم یک تسبیح آدم-بی-خبر از همه جا؛ از چامسکی و ژیزک و دباشی و علمداری گرفته تا گوگوش و بون-جاوی را به دنبال خود می-کشد و رویای شیرین ترمیم "صبح امروز" را بازتولید می-کند؛ در روزگاری که اصلاح-طلبی جان-لاکی و فایده-گرایی جرمی بنتامی از جامعه-ی مدنی و دموکراتیزاسیون به سنت-های امام راحل و تقدیس بسیج و تقدس دوران جنگ و تقدیر "جمهوری-اسلامی" نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد "عقب می-نشیند و نماینده-ی همین یائسه-گی فکری نیز با حربه-های جورج سوروس و جین شارب و مایکل لدین و رورتی و هابرماس توسری می-خورد؛ بله... در چنین بلیشویی ناگهان همه-ی عقده-های بازنشده-ی "چانه-زنی از بالا" بر سر ماکس وبر گشوده می-شود. حالا دیگر "فشار از پایین" (فشار توده-های عصیان-زده)، چندان زیاد شده که نه فقط کوره-راه-های "چانه-زنی از بالا" (لایه قدرت) را نیز مسدود کرده است، بل-که تلفیق بحران اقتصادی،

## کنفرانس هفتم

## اتحاد سوسیالیستی کارگری برگزار شد

## هذیان های بورژوازی ایران

سیاسی و سقوط فرهنگی شکاف عمیقی را در تمام ارکان قدرت به وجود آورده است. شکافی که نه فقط با حذف رقیب لیبرال پر شدنی و ترمیم-پذیر نیست، سهل است توفیق همین فرایند نیز به تکیه شدن تکیه-گاه بورژوازی میلپانتت نوکیسه خواهد انجامید.

بی-چاره لیبرال-های نخبه-گرای ما! آنان که پس از رانده شدن از وزارت اطلاعات ری-شهری یک دهه در مرکز مطالعات استراتژیک ریاست-جمهوری زیر لوای موسوی-خونینی-ها دور هم جمع شدند، دود چراغ خوردند و از لویاتان هابز تا قانون-مداری منتسکیو و بازار آزاد هایک و دموکراسی دوتوکویل را هاشور بوم-گرایانه زدند و برای نهادهای-سازی عقلانیت سیاسی اقتصادی جامعه-ی مدنی اسلامی برآمده از دوم خرداد رساله-ی "اخلاق پروتستان و روح سرمایه-داری" وبر را سزارین کردند، حالا پس از یکی دو ماه احساس تنهایی نوستالژیک در همان سلول-هایی که خود زمانی چپ-ها و ترقی-خواهان را به صلابه می-کشیدند؛ به هوش آمده-اند و در ماهی که درهای توبه به روی مومنان خداوند باز است، از طریق انکار ماکس وبر، اظهار ندامت می-کنند.

در این-که اساس و مبنای چنین دادگاه-هایی در هر کجای دنیا بر شیوه-های فاشیستی استوار بوده است، شکی نیست. اما شگفت آن-که به هنگام برپایی چنین دادگاه-هایی آن-گاه که سابقه-ی سیاسی قاسم عابدینی، سعید یزدیان و حسین احمدی روحانی را به فضاحت می-کشید و شرافت-شان را به درمی می-خرید و پوسته-ی مقاومت-شان را می-درید، کسی نبود تا مرثیه-خوان جناباتی شود که امثال لاجوردی-ها رقم می-زدند و موسوی-ها و خاتمی-ها و کروبی-ها و رفسنجانی-ها، برای-شان هورا می-کشیدند. صرف-نظر از ضد انسانی بودن چنین دادگاه-هایی و منافات تمام وجوه این نمایش-ها با ابتدایی-ترین حقوق مسلم - حتا - جنایت-کاران حرفه-یی، آن-چه که در این میان به نظر من جالب رسید

کنفرانس هفتم اتحاد سوسیالیستی کارگری در نیمه اول ماه اوت برگزار شد. امسال کنفرانس سالانه با یکی از مهمترین تحولات سی ساله گذشته همزمان شد. کنفرانس در اهمیت و ضرورت دخالت موثر و متحد گرایش سوسیالیسم کارگری در تحولات کنونی چنین تاکید کرد که چنانچه کنفرانس عادی و سالانه اتحاد سوسیالیستی در پیش نبود می بایستی فوراً یک کنفرانس فوق العاده فراخوان داده میشد. بدین ترتیب اتحاد سوسیالیستی کارگری بعنوان بخشی از گرایش سوسیالیسم کارگری ایران طی چند روز و بطور فشرده این فرصت و شانس را یافت تا در این برهه حساس تاریخی ریشه های عینی و مادی جنبش میلیونی جاری را بررسی کند، بر گذرا بودن رهبری و شعارهای فعلی اش تاکید گذارد، سازش دو جناح حاکم را ناممکن بداند، بر ضرورت حضور و دخالت طبقه کارگر در بحران فعلی بطور متشکل و با خواستها و مطالباتی طبقاتی، سیاسی و صنفی تاکید کند، و پیروزی یا شکست جنبش جاری را به رهبری یکی از دو طبقه اصلی جامعه، طبقه کارگر یا طبقه سرمایه دار، منوط بداند.

کنفرانس هفتم موقعیت، امکانات و مواضع چپ غیر کارگری را بررسی کرد و تحولات جاری را فرصتی تاریخی ای دستکم برای گسترش و توده ای شدن گرایش سوسیالیسم کارگری دانست.

کنفرانس هفتم همچنین تشکیل کمیته خارج کشور اتحاد سوسیالیستی کارگری را برای فعالیت هماهنگ و متشکل موج بزرگ چپ در میان ایرانیان خارج کشور در اعتراض به رژیم اسلامی، که در پی خیزش توده ای در ایران برخاسته است، لازم دانست. قبل از این فعالین اتحاد سوسیالیستی کارگری در خارج کشور اساساً در کمیته‌های همبستگی با جنبش کارگری ایران فعال بودند.

کنفرانس هفتم تصمیم گرفت تا نتیجه مباحث سیاسی و تحلیلی کنفرانس بصورت بیانیه ای منتشر شود.

## کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

۲۴ مرداد ۱۳۸۸ - پانزدهم اوت ۲۰۰۹



Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

**به پیش!** زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای به پیش! منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.



نفی معنی-دار مکتب ماکس-وبر در به اصطلاح "دفاعیه-ی" سعید حجازیان بود. به یک عبارت - و چنان-که به ایجاز خواهم گفت - انکار وبر از سوی سردمدار نظری جنبش اصلاحات سیاسی به مفهوم پایان عقلانیت سیاسی اقتصادی ویژه-یی است که لیبرالیسم ایرانی بنیاد داشت پس از یک دوره نظریه-پردازی، نسخه-اش را بیچید و سرمایه-داری ایران را به رونق و شکوفایی برساند و حداقل در میان مدت ورژن دیگری از اندونزی سوهارتو طراحی کند. به عبارت دیگر از آن-جا که رفتارهای غیر عقلانی سیاسی اقتصادی بورژوازی میلیتانت - به رهبری احمدی-نژاد و طیف سپاه - که در مناظرات انتخاباتی به صور مختلف از طرف موسوی و کروبی نیز مورد نقد و تعرض قرار گرفت، اینک در سپهر قدرت سیاسی ایران دست برتر یافته است و عمل-کرد "قجری" تقسیم-فله-یی تراول چک، انحلال و بازسازی صوری شورای پول و اعتبار و سازمان برنامه و بودجه و ول-خرجی-های بی-رویه، مفقود شدن میلیارد دلاری بودجه و غیره را استمرار بخشیده است؛ می-توان تصور کرد اعلام هوش-مندانه-ی پایان "وبریسم" - در بیانیه-ی حجازیان - تعبیر دیگری از به بن-بست رسیدن عقلانیت اقتصادی و به یک تعبیر آغاز سیکل وارونه-ی سرمایه-داری جمهوری - اسلامی است.

شاید بهتر باشد با این سوال ادامه دهیم که "آیا سرمایه-داری صنعتی یک نظام اقتصادی مبتنی بر عقلانیت است؟" مارکس معتقد بود سرمایه-داری آنتی-تذ عقلانیت است و به دلیل بحران-های ذاتی و سیکلیک خود قادر به پاسخ-گویی نیازهای خرد و کلان انسان و جامعه نیست. تضادهای درونی سرمایه-داری در کنار عواملی همچون گرایش نزولی نرخ سود؛ اضافه-تولید؛ تضاد میان پیشرفت و رشد تکنیکی نیروهای تولیدی (عقلانیت) و عوارض ناشی از مالکیت خصوصی و آتارشی بازار توزیع در مجموع موید

درستی تحلیل مبتنی بر کشف عالمانه-ی مارکس از سیر تکوینی نظام سرمایه-داری است.

در مقابل مارکس؛ از نظر ماکس وبر سازمان-های بنا نهنده-ی سرمایه-داری نماد عینی و تجسم واقعی عقلانیت به شمار می-روند. به عقیده-ی وبر سرمایه-داری صنعتی از آن-جا که به شیوه-ی عقلانی در جست-وجوی تحصیل سود بیش-تر است، بوروکراتیک را به عنوان آلترناتیو مبارزه-ی طبقاتی مارکس مطرح کند و ضمن پذیرش مبارزه-ی طبقاتی در سیر تکامل و تکون تاریخی، این نوع مبارزه را از مدار اصلی حرکت تاریخ حذف کند و در نهایت سوسیالیسم مارکس را به آینده-یی نامعلوم و دور حواله دهد. به یک مفهوم وبر بر آن بود که سوسیالیسم همان تغییراتی را در قلمرو اقتصادی رقم می-زند که پیش-تر در حیطه-ی ابزار سیاسی واقع شده است. در همین راستا اجتماعی شدن ابزار تولید نیز صرفاً بخشی از حیات اقتصادی هنوز مستقل را در قالب سلطه-ی مدیریت بوروکراسی دولت در خواهد آورد و به این اعتبار استقرار نظام اقتصادی سوسیالیستی به تکامل دولت خواهد انجامید.

(Gerth and Mills, 1964.P.49)  
از سوی دیگر وبر کوشید در تبیین نحوه-ی پیدایش سرمایه-داری میراث کلونیسم را در مقابل نظریه-ی علمی و ماتریالیسم تاریخی مارکس (انباشت اولیه، سلب مالکیت روستاییان از زمین، تکوین مزرعه-دار سرمایه-دار و...) قرار دهد. کلونیسم (متأثر از اندیشه-های دینی جان کلونین) جنبشی مذهبی مسیحی بود که بنای اولیه-ی نهضت اصلاح دینی پروتستانیسم را پی ریخت. اخلاق اقتصادی مورد نظر ماکس وبر بر پایه-ی جنبش کلونیسم از عقلانیت، انضباط و کار سختی سخن می-گفت که کلونیست-ها به عنوان وظیفه-ی شرعی خود و با هدف رستگاری الاهی پیشه کردند و ثروت-اندوزی را نه برای لذت شخصی و نه به منظور کمک به فقرا در پیش گرفتند. تلاش ماکس وبر بر مبنای ایجاد ارتباط میان رفتارهای اقتصادی و

باورهای دینی، به اخلاق اقتصادی متکی بر عقلانیت برآمده از غایت-شناسی و تداوم منطقی توأم با تقابل سایر نیروهای هستی تاریخی متمرکز شده است. وبر در جست-وجوی تفسیر سیر تطور مدرنیته و تمدن غرب به شکل ویژه-یی از عقلانیت تحت عنوان عقلانیت رسمی روی آورد و حسابگری هدفمند و کارآمد ابزار را ساده-ترین شیوه-ی رسیدن به آرمان-های اجتماعی خواند. (Weber.M., 1958,P.163)

خلاصه این که وبر سازمان اقتصاد عقلانی را چنان تشکیلاتی می-دانست که عمل-کرد آن بر مبنای پول شکل گرفته و منشا آن نیز مبارزه بر سر منافع بازار است. چنان که بدون سنجش بهای اجناس بر اساس پول و به تبع آن بدون رقابت در عرصه ی بازار، هرگونه محاسبه یی غیر ممکن است.

از لحن سوگ-وار اصلاح طلبان می توان دریافت که اینک نه فقط امکان عروج پروتستانیسم اسلامی بلاوجه و غیرممکن شده است، بل-که کورسوی بازگشت به عقلانیت اقتصادی سیاسی موعود لیبرالیسم دو خردادی نیز به کلی مسدود گردیده است. دوپینگ 22 خرداد و استمرار قدرت دولت احمدی-نژاد در خوش-بینانه-ترین برآوردها - حتا اگر بتواند در 4 سال آینده روی پای لنگ خود بایستد - شرایط سیاسی اقتصادی 4 سال گذشته را در شرایطی به مراتب نکبت-بارتر ادامه خواهد داد. سناریوی که کیهان و سران سپاه برای حذف نهایی رهبران اصلاح-طلب (خاتمی، موسوی، کروبی) نوشته-اند، سناریوی که علی-رغم وساطت و کوتاه آمدن نسبی رهبر در سخن-رانی چهارشنبه (4/6/1388)، در خطبه-های مستحب احمدی-نژاد (پیش از نماز جمعه 6/ شهریور) به وضوح از ضرورت فراتر رفتن از حجازیان و نبوی و خر مهره-هایی همچون ابطحی و عطریانفر داد سخن می-دهد به دور شدن دولت از بخش قابل توجهی از ارکان طبقاتی-اش خواهد انجامید،





و به نحو محسوس چنين دولتی را لاغر و ضعيف خواهد كرد. نگفته پيدااست به لحاظ سياسی دولت جديد نه فقط امکان فعاليت اصلاح-طلبان را به حداقل ممکن تنزل خواهد داد، بل-که به ميزان عقب-نشینی جنبش اجتماعی جاری و به اندازه-ی ضعف تشکيلاتی طبقه-ی کارگر، حداکثر فشار را بر هرگونه فعاليت سندیکیابی و اتحادیه-یی آزاد و مستقل وارد خواهد کرد.

از نظر اقتصادی کم-ترین تردیدی نیست که کارگران و زحمت-کشان ایران در روزها و ماه-های آینده در سیاه-ترین وضع معیشتی چند ده سال گذشته قرار خواهند گرفت. رکود تورمی با دامنه-های بلندتری ادامه خواهد یافت. نرخ بی-کاری از رقم 15 درصد شهریور 88 به رقم پیش-بینی ناپذیری خواهد رسید. تعویق دستمزد کارگران - که در حال حاضر به اذعان دولت فقط در 500 کارخانه 200 هزار کارگر از 3 تا 50 ماه حقوق نگرفته-اند - با شدت بیش-تری دنبال خواهد شد. [خیل عظیم ارتش بی-کاران و شاغلان؟! بدون دستمزد از یک-سو تهدیدی بزرگ بر ای ثبات سياسی دولت تلقی خواهد شد. و از سوی دیگر تشتت و عوارض مهلك بی-کاری در طبقه-ی کارگر را عمیق-تر خواهد کرد].

کاهش حجم پول - سياست مهار نقدینه-گی دولت که برای مهار تورم به رکود تورمی انجامیده! - که از 21500 میلیارد تومان در اسفند 1386 به 15700 میلیارد تومان در دی ماه 1387 سقوط کرده است؛ و به تقلیل 54 درصدی قدرت خرید مردم انجامیده در سال جاری، با توجه به کسری 44 میلیارد دلاری بودجه عوارض وخیم-تری را بروز خواهد داد. حذف 30 درصدی بودجه-ی عمرانی و جاری - به منظور جبران بخشی از کسری بودجه - از یک طرف به بی-کارسازی-های فزون-تری - در نتیجه-ی تعطیلی مراکز تولید-منجر خواهد شد و از طرف دیگر دستمزد کارگران و کارمندان و بازنشسته-گان و

مستمری بگیران را نیز تقلیل خواهد داد. بدهی 56 هزار میلیارد تومانی بانک-ها؛ رکود کامل بازار مسکن و به تبع آن غیر فعال شدن بیش از صد شغل مرتبط با ساخت و ساز، ورشکسته-گی صنایع آلومینیم-سازی، خودرو، فولاد، نساجی، فرش، مخابرات، چوب، شکر، لوازم خانه-گی و... در کنار استمرار اعتصاب سرمایه-گذاری مستقیم خارجی و ادامه-ی فرار سرمایه-ی سر-گردان داخلی در مجموع نشان می-دهد که نه تنها دوران عقلانیت اقتصادی و متعارف شدن جمهوری اسلامی (هدف غایی اصلاح-طلبان) به سر آمده است، بل-که بذر تندبادهای ویران-گر اجتماعی در حال روئیدن است.

بی-چاره سعید حجاریان! تمام امیدهای مبتنی بر وبریسم بومی شده؛ پروتستانیسیم اسلامی در کنار کلونیسیم که می-توانست از طریق یک دوره-ی موفق-آمیز انباشت سرمایه (همان عقلانیت سياسی اقتصادی) زمینه-ی تقویت سياسی نظام را بسترسازی کند، بر باد رفته است. اصلاح-طلبان حق دارند برای فروپاشی رژیمی که در دهه-ی 60 و سال-های 76 تا 84 خون ریخته و گرد و خاک-ها بر پا کرده-اند غمگین باشند. بی-تردید نه فقط سوسیالیست-های کارگری بل-که هر انسان آزاده-ی دیگری هم از این-که لیبرال-ها زیر فشار و شکنجه-های قرون وسطایی و مدرن، لِه می-شوند، نمی-تواند خشنود باشد. اما سابقه-ی تاریخی پروتستان-های ما، یک بار دیگر همان شعر مشهور برشت را تداعی می-کند:

**نخست برای گرفتن کمونیست-ها آمدند  
من هیچ نگفتم  
زیرا کمونیست- نبودم  
بعد برای گرفتن کارگران و اعضای  
سندیکا آمدند  
من هیچ نگفتم  
سپس برای گرفتن کاتولیک-ها آمدند  
من باز هیچ نگفتم  
زیرا من پروتستان بودم  
و سرانجام برای گرفتن من آمدند  
دیگر کسی برای حرف زدن باقی نمانده  
بود.**

شرایط فعلی ایران آخرین سطر شعر برشت را نامربوط جلوه می-دهد. پروتستان-ها، بی-گمان با امیدهای ژاکوبینی از باستیل رها خواهند شد. حالا دیگر عصر عقلانیت اقتصادی و چه گونه گی اداره-ی بازار آزاد تمام شده است و دعوی جناح-های حاکم فقط و فقط بر محور اساسی بقا دور می-زند. هذیان بورژوازی ایران که در کابوس-های شبانه-اش دوره می-شود، تنها پیرامون رمزگشایی از یک پرسش عمده می-چرخد "چپستی ادامه-ی تنازع برای بقا". چنین تنازعی زمانی خونین-تر جلوه خواهد کرد که بدانیم آخرین ایست-گاه دولت حاکم - برخلاف دولت شاه - همین گریه-ی به خروش آمده است. وقتی که همه-ی راه-های گریز به روی گراز زخمی بسته می-شود او بدون ملاحظه-ی خودی و غیر خودی و صرفاً برای خلاص شدن به هر دری می-زند. آن-چه که امروز در عرصه -های مختلف سياسی ایران - از زندان تا خیابان، از کارخانه تا دانشگاه سپری می-شود، دقیقاً با همین قیاس توجیه و تفسیرپذیر است. حالا دیگر فهم این نکته دشوار نیست که بحران سياسی موجود، راه-حل کاپیتالیستی خروج از بن-بست را در تمام سطوح برای رژیم بسته است.

\*\*\*

منابع:

- Calvin. John (1982) on God and Political Duty, Edited by John T. Mc Neil, Indianapolis. Bobbs - Merritt Educational Publishing, Second Edition, Seventeenth Printing.  
- Greth. H.H and Wright Mills (1964) from Max Weber: Essays In Sociology, New York, Oxford University Press.  
[orig. 1904-5 [- Weber Max (1958) The Protestant Ethic and the Spirit Of Capitalism. New York Scribner's sons.

## جنبش ادامه دارد، طبقه کارگر را متشکل کنیم!

خون متخلفین می داد، در تهران و سایر شهرها با اعتراضات خیابانی توده مردمی پاسخ گرفت که با دست خالی در برابر اسلحه سرد و گرم پاسداران و بسیجیان ایستادند تا به خود و دشمنان شان نشان دهند که برای ولی فقیه و "فصل الخطاب" و سلسله مراتب این رژیم پیشیزی ارزش قائل نیستند. پس لرزه های همین اعتراضات دلبرانۀ توده هاست که، در اشکال خطاب و عتاب مراجع تقلید به ولی فقیه، یا بی اعتنائی فراکسیون های اصول گرا به "فصل الخطاب" خامنه ای، یا حتی سرگردانی پاندول وار محسن رضائی بین همکاری و مخالفت با دولت کودتا، در چند هفته گذشته رژیم را دائم از درون لرزانده و شکاف های آن را عمیق تر کرده است.

در این اعتراضات خیابانی، پاسداران و بسیجیان مردم را کتک زدند، اسیر گرفتند، در زندان ها شکنجه دادند، جمعی از عزیزترین فرزندان شان را ناسزاوار به خاک افکندند؛ اما شکست شان ندادند. اعتراضات خیابانی 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه یک پیروزی سیاسی برای جنبش توده ها بود. (و اگر سردمداران جناح های رانده شده از حکومت، امثال موسوی و کروبوی و خاتمی، این پیروزی را برسمیت نشناخته اند و از آن خود نمی کنند، علت این است که اینها به درستی خود را در اهداف توده مردم شریک نمی دانند.) پیش از آنکه به محتوای سیاسی این پیروزی اشاره کنیم باید تأکید کنیم که اعتراضات خیابانی دلبرانۀ 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه 88 در تهران و سایر شهرهای ایران هم اکنون فصل غرور انگیزی به تاریخ مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران افزوده است. خاطره های تلخ و شیرین این مبارزه و پیروزی نه فقط در حافظه مبارزاتی جامعه ایران باقی می ماند، بلکه شواهد و اسناد آن، به مدد تکنولوژی ارتباطاتی، در افکار عمومی

سراسر دنیا هم اکنون جزئی از فرهنگ مشترک جهانی قرن بیست و یکم را می سازد. اگر این اعتراضات خیابانی تداوم نیافته اند به این سبب است که نقش سیاسی خود را ایفا کرده اند، و توده مردم به غریزه سیاسی خود به درست دریافته اند که صرفاً تداوم بیوقفه این شیوه نمی تواند گام های بعدی پیشروی سیاسی توده ها را ممکن کند.

مهمترین دستاورد اعتراضات خیابانی این چند روز این بود که حرکت توده ها آشکارا از موضوع انتخابات گذر کرد و کلیت موازین قانونی و شرعی رژیم را چالش کرد. این واقعیت چه در روحیه میلیتانت این اعتراضات و چه بویژه در شعارهایی که آشکارا شخص خامنه ای و کلیت رژیم را نشانه می گرفت طبعاً انعکاس داشت؛ اما مهمتر از همه اینها نفس این امر بود که این اعتراضات در فردای رجزخوانی ولی فقیه آغاز شد و به همین سادگی خط قرمز رژیم را درنوردید. به این ترتیب تظاهرات و اعتراضات خیابانی 30 خرداد و چند روز اول تیرماه نشان داد که "حکم حکومتی ولی فقیه" در دست کودتاچیان تنها می توانست برای ساکت کردن سردمداران جناح های خودی کارایی داشته باشد، اما توسل به آن در برابر جنبش میلیونی توده ها تنها به بی اعتباری ارکان رژیم جمهوری اسلامی می انجامد. خیزش توده ها تمام معادلات صحنه سیاست را در هم ریخت. نه فقط نظامیان کودتاچی نقشه هاشان باطل شد و سرگردان ماندند، بلکه سران جناح های رانده از قدرت خود را در موقعیت متناقضی یافتند: از یک سو تمام هستی سیاسی و حتی هستی فیزیکی شان به دوام نظام جمهوری اسلامی وابسته است؛ از سوی دیگر، تنها به یمن اعتراضات توده ای عمر دوباره ای یافتند، و اکنون برای بقاء خود در برابر تعرض نظامیان کودتاچی ناگزیر اند پشت سر جنبش توده هایی پناه بگیرند که موازین قانونی و شرعی رژیم را آشکارا چالش می کنند.

جایگاه برجسته اعتراضات 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه وقتی روشن تر می

شود که بیاد بیاوریم حرکت توده ها، که در بیش از سی سال گذشته بیسابقه است، تنها هفت روز پیش تر و زیر شعارهای ابطال انتخابات و تجدید انتخابات آغاز شده بود. توده مردم البته هیچگاه در اعماق ذهن خود توهمی نداشتند که امثال میرحسین موسوی خواسته های آنها را نمایندگی می کنند؛ ولی اینکه خیزش توده ها در متن شکاف جناح های رژیم آغاز شد امری طبیعی است. این حکم عقل سلیم است که وقتی دشمن دچار چند دستگی و تشنّت باشد فرصت برای تعرض مساعدتر است. برخلاف آن جریانات شبه اپوزیسیون (انواع لیبرال ها و امثال توده ای های مدعی "چپ") که همواره پشتیبانی از جناحی از رژیم را تئوریزه کرده اند و امروز ضرورت پشتیبانی از موسوی یا حتی رفسنجانی را مرحله استراتژیکی می شمارند، برای توده مردم، حتی آن بخشهایی که به نادرست پشتیبانی از موسوی را موقتا لازم می بینند، دفاع از موسوی و شعار تجدید انتخابات تنها اهرم فشاری برای ایجاد تناسب قوای بهتری برای نزدیک شدن به خواسته های خودشان است؛ خواسته هایی که نه ربطی به ایدئولوژی جناح های رانده شده از قدرت دارد و نه به برنامه های سیاسی اعلام شده شان. دینامیسم عینی جنبش توده ای در هر تند پیچ بخش بیشتری را از این توهمات رها خواهد ساخت. اهمیت اعتراضات 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه نیز در این بود که به طور عینی نشان داد که خواسته ها و اراده توده مردم در تقابل با ارکان نظام جمهوری اسلامی قرار دارد. و به این ترتیب آنچه را توده ها در اعماق ذهن خود، یا حتی در ناخودآگاه سیاسی خود، می دانستند بطور عینی اعلام کرد. اگر تا یک هفته پیش بسیاری از همین مردم حتی از اندیشیدن به ابعاد چالشی که پیشروی خواسته هاشان بود می هراسیدند، اکنون با شعارهای ساده و سراسر شان از همدیگر می آموختند که قدرت همبستگی میلیونی شان موجبی برای هراسیدن از قدرت سرکوبگر رژیم باقی نگذاشته است. عظمت عینی جنبش، ذهنیت توده ها را





بناگزیر به دنبال خود می کشد.

از زاویه تکامل جنبش توده ای، با 30 خرداد 88 جنبش از نظر عینی در تقابل آشکار با رژیم قرار گرفت. اگر یک هفته بعد از انتخابات تا 30 خرداد، با حضور میلیونی مردم و تظاهرات هاشان به بهانه تقابل انتخاباتی، نخستین فاز یعنی فاز پاگیری جنبش توده ای را می ساخت، اعتراضات خیابانی 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه فاز دوم راه، فاز رودرویی عینی خیزش توده ای با کلیت رژیم راه، شکل داد. (این ویژگی چنین دوره بحرانی و بالقوه انقلابی است که، به گفته مشهور، در یک روز بیش از بیست سال عادی تحول سیاسی همراه می آورد.) در این فاز، با چالش کردن حکم ولی فقیه، جنبش توده ای خود را رویاروی ماشین سرکوب رژیم یافت، و اکنون فاز جدیدی آغاز شده که جنبش می باید در آن برای پیشروی بیشتر راه های خنثی کردن و غلبه بر ظرفیت سرکوبگری رژیم را بیابد. تداوم تظاهرات و اعتراضات خیابانی در برابر سرکوب نظامی رژیم کارآیی ندارد. این رژیم دروغبافی است که با احساس شرم و حیا بیگانه است. این رژیمی است که به هیچ یک از موازین تمدن پایبند نیست تا مثلاً نفس مشاهده میلیونها ناراضی او را به تجدید نظر در سیاست هایش وادارد. رژیم کودتاچیان خود می داند که تنها به زور عریان متکی است، و جز خنثی کردن قدرت سرکوبگری رژیم راهی برای عقب نشاندن آن وجود ندارد. عظمت میلیونی تظاهرات های خیابانی می تواند تلفات جنبش را کاهش دهد، اما شیوه تظاهرات و اعتراضات خیابانی امکان پیروزی بر قدرت نظامی گله هار سپاه و بسیج را ندارد که مزدوران و مغزشوئی شدگان و سایکوپات ها بخشهای مختلف آن را شکل می دهند. معضل محوری جنبش توده ای اکنون این است که برای خنثی کردن و غلبه بر ماشین سرکوبگری رژیم چه باید کرد. از این زاویه، جنبش توده ها

هم اکنون وارد فاز سوم شده است. از این منظر، روشن است که تداوم نیافتن اعتراضات خیابانی 30 خرداد و نخستین روزهای تیرماه را نمی توان و نباید نشانه ای برای از توش و توان افتادن جنبش توده ای شمرد. این واقعیت که در سالگرد 18 تیر در تهران و چندین شهر دیگر تظاهرات و اعتراضات خیابانی برگزار شد (تظاهرات و اعتراضاتی که هیچ یک از سران جناح های رانده از قدرت نه فراخوانش را دادند و نه در آن شرکت کردند) شاهد تجربی چنین تحلیلی است. اعتراضات خیابانی کار خود را کرده اند، و هر چند قطعا در فازهای آتی جنبش توده ای دوباره تکرار می شوند، اما اکنون تنها بر متن و در ترکیب با شیوه ها و اشکالی از آکسیون که پاسخگوی معضل خنثی کردن و غلبه بر قدرت سرکوبگری رژیم باشند می توانند مؤثر واقع شوند. توقف تظاهرات های بزرگ و اعتراضات خیابانی عمومی پس از نخستین روزهای تیرماه نشانه ورود جنبش به فاز سوم است که باید معضل یافتن اشکال آکسیونی و شیوه های مناسب مبارزه با موانع مقابل جنبش را پاسخ گوید.

بهترین فعالان نسل تازه ای که در دل تحولات همین چند هفته بیش از دهه ها تجربه اندوخته اند هم اکنون راهجویی و رایزنی برای یافتن اشکال و شیوه های مناسب فاز جدید مبارزه را آغاز کرده اند. در این رابطه شاید توجه دادن به دو نکته مفید باشد: نخست اینکه شیوه های مناسب مبارزه امری صرفاً فنی نیست، بلکه اساساً تنها با در نظر داشتن ترکیب طبقاتی جنبش می تواند تعیین شود: ظرفیت طبقات و اقشار مختلف در تعقیب اهداف دموکراتیک و آزادیخواهانه، امکانات طبقات و اقشار مختلف در داشتن اهرم های مبارزاتی، و همچنین ویژگی شیوه های مبارزاتی متناسب با موقعیت طبقات و اقشار مختلف، پارامترهایی هستند که تنها با در نظر گرفتن آنها می توان اشکال و شیوه های مناسب مبارزاتی را تشخیص داد. از این زاویه، بنا به تحلیلی که تکرار آن در اینجا نه ممکن و نه لازم است، در ایران امروز تنها طبقه کارگر است که هم به سبب اهداف و نیازهای طبقاتی خود بیش از همه طبقات و اقشار در مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک پیگیر است، و هم به سبب موقعیت اجتماعی

خود از مؤثرترین اهرم های مبارزاتی برخوردار است. در فاز جدید جنبش توده ای که آغاز شده، تنها به میدان آمدن کارگران ایران به شکل یک طبقه، یعنی با تشکل های صنفی و سیاسی مستقل خود، می تواند معضلات جنبش را پاسخ گوید. نکته دوم درباره تفکیک فازهاست. واقعیت این است که تفکیک فازها برای جنبش های توده ای تنها در یک سطح عمومی معنا دارد. تکامل یک جنبش توده ای بنا به ذات خود به طور ناموزون انجام می گیرد. در عمل نه فقط هر جنبش توده ای به ناگزیر با عقب نشینی، پس روی، و تکرار انجام وظایفی همراه است که به نظر می رسد پیشتر به فرجام رسیده، بلکه در هر جنبش توده ای، به سبب گستردگی اجتماعی و جغرافیایی، در هم دویدن فازها امری طبیعی است. تفکیک فازها و تشخیص ویژگی فاز جاری تنها در خدمت تعیین وظایف جدید برای پیش راندن جنبش است، و به معنای از دستور خارج کردن وظایف فازهای گذشته نیست؛ وظایفی که همیشه برای بخش ها یا عرصه هایی از جنبش موضعیت دارد، یا به سبب عقب نشینی عمومی بازپرداختن به آنها برای کل جنبش لازم می شود.

۲) موقعیت تضعیف شده رژیم. اگر رژیم جمهوری اسلامی در برابر توده مردم همیشه به سرنیزه متکی بود، اکنون، به گفته مشهور، بر سرنیزه نشسته است. چنین موقعیتی برای هر رژیمی دردناک است. زیر فشار مضاعف جدال نهایی جناح ها از درون و خیزش توده ای از بیرون، رژیم جمهوری اسلامی چنان انسجام خود را از دست داده که تصور آن تا همین چند هفته پیش غیرممکن می نمود. پیش از آنکه به موقعیت جناح ها بپردازیم در این بخش اشاره ای فهرست وار به مهمترین ابعاد موقعیت تضعیف شده رژیم می کنیم.

نخستین مشاهده ساده این است که روال کار معمول رژیم تماماً مختل شده است. بحران حکومتی طبعا در کارکرد روتین اداری دولت اثر سوء دارد، اما مسأله بزرگتر این است که جایگاه ارگان های اصلی حکومت از جانب سردمداران خود رژیم زیر سوال رفته است.





همیشه در این رژیم خودسری وجود داشته، اما اکنون حتی خود دولت کودتا به احکام قوه قضائیه وقعی نمی گذارد، یا وزارت اطلاعات از زندانیان بی اطلاع است. رأی شورای نگهبان و حکم ولی فقیه نه فقط برای سردمداران جناح های رانده از قدرت اعتباری ندارد، بلکه احمدی نژاد و سران سپاه و روزنامه کیهان هم بی توجه به آنها حرف خود را می زنند.

ناروشنی در جایگاه نهادهای رژیم محدود به ارگان های رسمی حکومت نیست، بلکه نهاد روحانیت، که طبق تعریف در رژیم اسلامی جایگاه ویژه ای داشت، اکنون بر فاصله خود از دولت و رژیم تأکید می کند. از دیدگاه کودتاچیان نهاد روحانیت باید از لحاظ سیاسی تابع دولت نظامیان باشد، و انتظارشان این بود که روحانیت به دولت کودتا مشروعیت می دهد. اما در نهاد روحانیت هیچیک از گرایش های اصلی، چه گرایش روحانیون محافظه کار سنتی و چه گرایش محافظه کاران هوادار اسلام فقهانی خمینی، حاضر نشده اند دولت نظامیان را رسماً تأیید کنند. تنها گرایش موسوم به "مهدویون"، که در نهاد روحانیت گرایشی غیر مسلط و فرعی است، یعنی امثال مصباح یزدی و بازماندگان سالخورده ای از حجتیه، دولت کودتا را تأیید کرده اند. برای رژیمی که پسوند اسلامی دارد، تأیید نهاد روحانیت را نداشتن فوراً به معنای بحران ایدئولوژیک نیز هست.

از لحاظ سیاسی، کودتا با تلاش برای حذف جناح های رقیب نه تنها بر یکدستی رژیم نیفزوده، بلکه صفوف "اصول گرایان" را هم واگرا کرده است. علت روشن است: گرایش های مختلف در میان "اصول گرایان" که به جناح نظامیان تعلق ندارند می دانند که در صورت تثبیت دولت کودتا نقش آنها در حکومت نقشی فرعی و تشریفاتی خواهد بود، و تداوم حیات سیاسی و منافع اقتصادی آنها به مطیع ماندن به فرماندهان سپاه و بسیج بستگی خواهد داشت. این است که، بطور نمونه، لاریجانی، رئیس مجلس که با نهاد روحانیت پیوند نزدیکی

دارد، و عسگر اولادی، که با حزب مؤتلفه نماینده بخشی از رانت خواران کلان بازار است، برخلاف جناح نظامیان خواهان حذف تام و تمام جناح های رقیب از بدنه حکومت نیستند و هر از گاهی بر ضرورت یافتن راه حل های میانه ای برای بحران حکومتی تأکید می کنند. واگرایی در میان "اصول گرایان" خود مانعی برای تثبیت دولت کودتا شده است، تا آنجا که برخی از نمایندگان "اصول گرای" مجلس نیز، در تدارک برای روز مبادایی که دولت کودتا عمرش سرآید، تلاش دارند تا دستکم با ابراز ملاحظه سرنوشت سیاسی خود را به کودتا گره نزنند.

در سطح بین المللی، روشن است که کودتای نظامیان موقعیت دولت ایران را دشوارتر کرده است. حتی در صورت به رسمیت شناسی دولت جدید احمدی نژاد، ابدا معلوم نیست که دولت های اروپائی و امریکا سیاست تشنج زدانی سیاسی با ایران را ادامه دهند یا روابط اقتصادی را گسترش دهند. حتی کاملاً احتمال دارد که فشار تحریم های اقتصادی بر دولت ایران، که هم اکنون از حد سمبولیک گذشته و آثارش بر اقتصاد ایران محسوس است، افزایش یابد. به نظر میرسد دولت کودتا به این نکته کاملاً واقف است و از چنین چشم اندازی به شدت می هراسد، و از همین روست که هرچه بیشتر بر رابطه با روسیه و چین تأکید می کند، و همین ملاحظه موجب سکوت رسمی دولت ایران در قبال حوادث سین کیانگ در چین است؛ سکوتی که با سیاست خارجی اعلام شده پرچمداری جنبش های اسلامی در تناقض آشکار است.

در سطح منطقه، بحران حکومتی جاری موقعیت رژیم را فوراً تضعیف کرده است. نه فقط سیاست قدرت های بزرگ غربی در قبال دولت ایران طبعاً بر توازن قوا در منطقه تأثیر می گذارد، بلکه موقعیت سیاسی نامطمئن ایران دولت های منطقه را به تحرک می آورد. سوریه، تنها دولت متحد ایران در خاورمیانه، بی اعتناء به مواضع دولت ایران در پی دستیابی به روابط نزدیک با امریکاست. دولت عراق

از لحاظ اقتصادی هرچه بیشتر به ترکیه نزدیک می شود. و ترکیه، که مدتی است در منطقه سیاست خیلی فعالی را دنبال می کند، با بحران حکومتی در ایران هرچه بیشتر از جانب قدرت های بزرگ بعنوان نامزد ایفای نقش هژمونیک در منطقه تلقی می گردد. افزون بر اینها، تصویر مثبتی که بخش هایی از مردم منطقه از جامعه و سیاست ایران داشتند وارونه شده است.

رسوایی تقلب انتخاباتی و اعتراضات میلیونی تصویری را که سالها تبلیغات عوامفریبانه جمهوری اسلامی در میان بخشی از مسلمانان منطقه شکل داده بود درهم شکسته است. به این ترتیب پایه اجتماعی نفوذ دولت ایران بر جنبش های اسلامی منطقه کاهش یافته، و این به معنای تضعیف یکی از ابزارهای اصلی پیشبرد سیاست جمهوری اسلامی در منطقه است.

۳) کودتا. از زاویه کلیت رژیم جمهوری اسلامی، در بحران سیاسی جاری بزرگترین معضل این است که توفیق کودتاچیان در قبضه کردن کامل قدرت، با بیرون راندن سایر جناح ها و فرعی کردن سایر فراکسیون ها، موقعیت رژیم را بشدت تضعیف می کند. (نگاه کنید به بیانیه اول اتحاد سوسیالیستی کارگری، 29 خرداد). اگر نظامیان کودتاچی هنوز با این معضل روبرو نشده اند علت این است که کودتا حتی موفق نشده مرحله تثبیت را به پایان برساند. همانطور که بالاتر به تفصیل بحث شد، این برآمد جنبش توده ای بود که محاسبات کودتاگران را برهم زد و نقشه های از پیشی آنها را بی اثر کرد: کودتاچیان سپاه و بسیج صدها تن از سردمداران جناح های رقیب (رهبران جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) را دستگیر و زندانی می کنند، اما این کار خیزش توده ای را نمی تواند متوقف کند. سپاه و بسیج می توانند برخی دستگیر شده ها را به اعتراف به همکاری با دولت های خارجی وادارند، اما در پخش تلویزیونی چنین اعترافاتی مردد می مانند، چون فهمیده اند تأثیری بر تداوم اعتراضات توده ای ندارد.





روزنامه نگاران جناح های رقیب را به حبس می برند، اما روزنامه ها و وبلاگ هاشان را نمی بندند، چون می بینند که نه با اینها بلکه با فیس بوک و توییتر و یوتیوب طرف هستند. حضور جنبش توده ها باعث می شود تا تعرض بیشتر کودتا به جناح های رقیب خاصیتی برای تثبیت کودتا نداشته باشد. هم امکان فنی و هم توجیه سیاسی و ایدئولوژیک دستگیری و محاکمه موسوی و خاتمی و امثال آنها را دارند (و کیهان شریعتمداری چنین دادخواستی را منتشر می کند)، ولی اگر آنها را به زندان نمی اندازند و محاکمه نمی کنند برای این است که می بینند چنین اقدامی اوضاع شان را بدتر و نه بهتر می کند. اکنون نفس تثبیت کودتا در گرو خاتمه دادن به خیزش توده هاست.

وقتی حکم ولی فقیه و رجزخوانی فرماندهان نظامی نتوانست اعتراضات خیابانی را بخواباند، ارباب را آزمودند. تک تیرانداز بر پشت بام ها مستقر کردند و قلب تظاهر کنندگانی را هدف گرفتند که تصادفی بر می گزیدند. جنبش توده ها تلفات داد، اما مرعوب نشد و شکست خورد. همانطور که پیش تر به تفصیل بحث شد، وقفه در تظاهرات های خیابانی نشانه تعمیق جنبش و تأمل برای یافتن شیوه های کارآتر است، نه نشانه تعطیل اعتراضات؛ و برگزاری تظاهرات ها در سالگرد 18 تیر نیز نشان داد که روحیه و انرژی جنبش توده ها کاهش نیافته است.

بنابراین، تثبیت دولت کودتا در برابر جنبش توده ها تنها دو راه دارد: یا از راه سیاسی باید به جنبش توده ای خاتمه دهد یا به شیوه نظامی آن را در میدان نبرد شکست دهد. از لحاظ سیاسی، تنها کالای قابل فروشی که جناح نظامی به خیال خود برای توده ها داشت «ناسیونالیسم هسته ای» بود، که احمدی نژاد با وعده های پوشیده و آشکار خود برای دستیابی به بمب اتمی موظف به بازاریابی آن بوده است. اکنون باید برای خودشان هم روشن باشد که در متن برآمد توده ها محال است که

چنین تدابیری بتواند بخشی از مردم را فریب دهد. راه حل نظامی در برابر جنبش توده ها مستلزم قتل عام و سرکوب گسترده است. مانع فنی ای بر سر راه حل نظامی وجود ندارد، و جناح نظامیان هیچ مانع اخلاقی برای اتخاذ چنین شیوه ای در برابر جنبش توده ها نمی بیند. اگر این شق فوراً در دستور کودتاگران قرار نگرفته دو علت دارد: هم پیامدهای مسأله آفرین راه حل نظامی، و هم دشواری های اتخاذ آن.

دولت کودتایی که تنها با قتل عام و پیروزی نظامی بر توده مردم می تواند خود را تثبیت کند باید این را نیز بپذیرد که تثبیت او در فردای سرکوب جنبش توده ها او را در موقعیت یک ارتش خارجی اشغالگر قرار می دهد. توده مردم در برابر چنین دولتی دست به همان اشکال مقاومت و سابوتاژ می زنند که مردم کشورهای اشغال شده در طول تاریخ به دست داده اند. چنین راه حلی ممکن است تنها راه تثبیت کودتا باشد، اما پیامدهای آن می تواند نقض غرض کند.

سوی چشم انداز چنین پیامدهایی، آنچه بطور فوری فرماندهان سپاه و بسیج را در اتخاذ راه حل نظامی مردد می کند این است که هیچ معلوم نیست که صفوف نیروهای انتظامی و سپاه و بسیج در عمل دچار تزلزل و تجزیه نشوند. علت این امر، در پایه ای ترین سطح، چیزی جز این نیست که، برخلاف حزب الله در اوایل انقلاب بهمن، سپاه و بسیج یک جنبش توده ای ارتجاعی نیستند، بلکه نهادهای نظامی و شبه نظامی ای هستند که اکنون حتی به تمامیت رژیم ارتجاعی اسلامی خدمت نمی کنند، بلکه تماماً در خدمت منافع جناح نظامی رژیم قرار دارند. اما هیچ بخشی در رده های پایه بسیج، چه آن معتقدانی که با ایدئولوژی مذاحی و مهدویت مغز شوئی شده اند، چه آن مزدورانی که صرفاً می خواهند بی کار و زحمت مواجهی بگیرند، یا چه آن ها که صرفاً از عشق قلدری به این نهادها پیوسته اند، منافع اقتصادی و سیاسی شان انطباقی با منافع رهبران جناح سپاه و بسیج ندارد، که با اتکاء به قدرت نظامی خود توانسته اند هم از بازیگران اصلی عرصه سیاست در رژیم باشند، و هم به همین اعتبار، از قبیل واردات در اسکله های بی گمرکات،

بردن مناقصه های بی رقیب دولتی، و کنترل واحدهای بزرگ اقتصادی، منافع کلان مالی نیز به جیب بزنند.

به همین دلیل، با این که تاکنون نشانه هایی از شکاف در سطح فرماندهان سپاه و بسیج به چشم نمی خورد، نفس این که سپاه پاسداران اکنون به شکل یک حزب سیاسی باید عرض اندام کند نشانه این است که فرماندهان سپاه و بسیج از انسجام سلسله مراتب و دیسپلین نظامی مطمئن نیستند. کودتای نظامی طبق تعریف به دیسپلین نظامی و اطمینان به اطاعت بی چون و چرا از فرامین نظامی متکی است. اینکه "دفتر سیاسی" سپاه باید بیانیه بدهد و به دست گرفتن قدرت توسط خود را توجیه کند، نشانه این است که اکنون دستکم رده های پائین تر سپاه و بسیج را تنها با ایجاد انسجام سیاسی می توان به اطاعت از فرامین سلسله مراتب نظامی قانع کرد. یا این که حسن فیروزآبادی، "سرلشگر بسیجی و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح"، لازم می بیند در نامه سرگشاده ای خطاب به "مهدی عج" توجیه عرفانی ای برای کودتای سپاه و بسیج فراهم کند نشانه این است که تا همین جا کودتای نظامیان دستکم بخشی را در صفوف سپاه و بسیج از نظر ایدئولوژیک مسأله دار کرده است.

جناح کودتاچی در موقعیتی قرار گرفته است که راه پس و پیش برایش مرگبار یا پرمخاطره است. عقب نشینی نمی توانند بکنند و به قدرت گیری جناح های رقیب گردن بگذارند، چون این نه فقط به معنای از دست دادن سهم در قدرت سیاسی، بلکه همچنین به معنای از کف رفتن تمام جایگاه فراقانونی و منافع کلان اقتصادی فرماندهان سپاه و بسیج است؛ یعنی همان منافعی که برای تداوم و تضمین آنها چهار سال پیش احمدی نژاد را از توی صندوق درآوردند و در 22 خرداد امسال کودتای انتخاباتی کردند. تنها راه تثبیت و پیشروی شان نیز، همان طور که دیدیم، راه حل نظامی است، که حتی اطمینان خاطری از انسجام صفوف خود برای اتخاذ ندارند. همان طور که اشاره شد، کودتاچیان در







محاسبات خود فاکتور خیزش مردم را منظور نکرده بودند. کودتا، با اتکاء به اسلحه سپاه و بسیج و تأیید ولی فقیه، تنها می توانست جناح های رژیم را جا کند، اما در برابر مردمی که به پا خاسته اند آچمز شده است.

۳) خاتمی- موسوی- رفسنجانی. جناح های رانده شده از قدرت، درست برخلاف جناح های باقی مانده در بدنه رژیم، طبعاً بشدت فشرده و همگرا شده اند. ادامه حیات سیاسی و داشتن سهمی در رژیم برای همه آنها اکنون تماماً در گرو عقب راندن کودتاچیان است. به این ترتیب در برابر کودتای جناح نظامیان هم اکنون بطور دوفاکتو یک جبهه واحد شکل گرفته که از خاتمی تا موسوی و رفسنجانی را در بر میگیرد. خیزش توده ها به همان میزان که جناح کودتا را در تنگنا گذاشته جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی را نیز در موقعیت متناقضی قرار داده است. از یک سو در صورت غیاب برآمد توده ای بیشک این جناح ها بطور قطعی دست شان از قدرت کوتاه می شد، و چه بسا کودتاچیان بر جان و مال شان حاکم می شدند. از سوی دیگر نه فقط تمام این جناح ها طبعاً خواهان دوام جمهوری اسلامی هستند، بلکه دلیل ضدیت آنها با جناح نظامیان در این است که غلبه جناح نظامیان را برای حیات رژیم خطرناک می شمردند. این موقعیت متناقض در برخورد آنها به جنبش توده ها بازتاب می یابد.

چون جنبش توده ای تنها عاملی است که به آنها فرصت می دهد همچنان جدال با جناح کودتاچی را ادامه دهند طبعاً خواستار ادامه آن هستند، ولی همین کار آنها را از دائره قانونیت و شرعیت خارج می کند. تا همین جا سردمداران این جناح ها "حکم حکومتی" ولی فقیه را نادیده گرفته اند و از تظاهرات هایی که وزارت کشور اجازه قانونی برگزاری آنها را نداده حمایت کرده اند. از زاویه مبانی قانونی و شرعی این رژیم، که تمامی سردمداران جبهه خاتمی-

موسوی- رفسنجانی از طراحان و تحکیم کنندگان آن بوده اند، خامنه ای و جناح نظامیان حق دارند که رفتار این ها را خارج از موازین رژیم بشمارند. این همان موازینی است که مطابق آنها در سی سال گذشته حکم به "مهدور الدم" بودن هزاران تن از فعالان چپ داده اند، برگزار کنندگان جشن اول مه را به جرم "غیرقانونی" بودن تجمع شان به زندان افکنده اند، اعتصاب کارگران را به عنوان "فعل حرام" سرکوب کرده اند، تشکل های کارگران را "غیرقانونی" خوانده اند و سازماندهندگان شان را اخراج و حبس و شکنجه کرده اند. جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی نمی تواند از تظاهرات و اعتراضات غیرقانونی و غیرشرعی توده مردم حمایت کند بی آن که موازین قانونی و شرعی رژیم جمهوری اسلامی را زیر سوال ببرد. این توصیه که مردم در اشکال قانونی اعتراض کنند (که هم کروی و هم موسوی چنین گفته اند) نه از جانب مردم جدی گرفته می شود، و نه حتی اگر به آن عمل شود گرهی از کار جناح های رانده از قدرت می گشاید. برفرض هم که مردم به توصیه این آقایان عمل می کردند، وقتی دولت کودتا اجازه قانونی به تظاهرات نمی دهد، وقتی ولی فقیه رسماً تظاهرات را ممنوع اعلام می کند، و وزارت کشور به مراجعه کنندگان اجازه تجمع و تظاهرات نمی دهد، نتیجه اش فقط تعطیل اعتراضات توده ای می شد. و این یعنی سردمداران جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی از یگانه عاملی که آن ها را هنوز در صحنه نگاه داشته محروم می شدند. از همین رو، واقعیت این است که خودشان هم فقط حرف از "مجاری قانونی" و "اشکال قانونی" می زنند، ولی امیدوارند که همین تنها فشاری که فعلاً به سودشان عمل می کند همچنان تداوم یابد. اما تناقض اینجاست که تداوم و تکامل جنبش توده ای به طور فزاینده ای خود را با ارکان اصلی رژیم رویارو می یابد، و هرگاه آن قدر نیرو بیابد که بر ابزار سرکوب رژیم فائق آید و کودتاچیان را کنار بزند، هیچ موجبی ندارد که تمامیت رژیم جمهوری اسلامی را همراه آنها به

زیاله دانی تاریخ نریزد. تلاش برای کانالیزه کردن و کنترل جنبش توده ای ظاهراً راه حل جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی برای این تناقض است؛ اما چنین راه حلی گفتنش آسان است و در عمل به این سادگی ها نیست. نه فقط سران این جبهه نه می توانند و نه می خواهند خواسته های متناسب با دینامیسم عینی این جنبش را بیان کنند، بلکه، همانطور که اشاره شد، ناگزیرند حتی نیات واقعی خود را در پرده قانونیت رژیم بپوشانند. این واقعیت به معنای آن است که حتی اگر بتوانند جنبش توده ها را به تکرار شعارها و اتخاذ شیوه هایی که امکان بیان علنی اش را دارند وادارند، این جنبش به سطحی تنزل می یابد که دیگر تهدیدی برای دولت کودتا به حساب نخواهد آمد. و در نتیجه سردمداران جناح های رانده از قدرت نیز بازندگان جنگ جناح ها خواهند شد. در عمل، اما، چنین موضع متناقضی نسبت به جنبش توده ها نتیجه اش این است که جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی

از رهبری جنبش توده ها ناتوان می ماند. بنابراین از نظر جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی، مطلوب ترین راه حل این است که مادام که جنبش توده ها پیشروی بیشتری نداشته، تهدید تاکتونی خیزش توده ای را بدل به اهرم فشاری برای عقب نشاندن کودتاچیان سازند. سخنان رفسنجانی در خطبه نماز جمعه چند روز پیش همین محتوا را داشت.

۵) راه حل ها. بحران حکومتی ای که اکنون در شکل یک بحران سیاسی تمام عیار رژیم را در چنگ خود می فشارد ریشه های عمیقی دارد که پیشتر و در مناسبت های متعدد به آن پرداخته ایم. بطور خیلی خلاصه، آنچه اکنون در شکل تقابل دولت کودتا با جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی جریان دارد جدال نهایی جناح هایی است که در بیست سال گذشته، در اشکال پنهان و آشکار، بر سر تغییر شکل رژیم جمهوری اسلامی جریان داشته است. امروز جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی در برگیرنده کلیه جناح هایی که در بیست سال گذشته به درجات





مختلف و به شیوه های متفاوت برای متکی کردن رژیم جمهوری اسلامی بر پایه طبقة سرمایه دار در ایران کوشیده اند. به همین دلیل، در جدال فعلی جناح ها، صاحبان صنایع و صاحبان سرمایه، بوروکرات ها و تکنوکرات های عالی رتبه، و در یک کلام بورژوازی ایران، مدافع بی چون و چرای جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی است. جناح نظامیان کودتاگر از لحاظ تاریخی شکل گیری شان به جنبش ارتجاعي حزب الله در سالهای اول انقلاب بهمن بر می گردد، که ابزار اصلی سرکوب چپ انقلابی، شوراهای کارگری، شوراهای دهقانی ترکمن صحرا، و جنبش انقلابی در کردستان بود. و بعد در جنگ هشت ساله ایران و عراق به عنوان نیروی نظامی نیمه منظم و ایدئولوژیک، از رژیم در برابر خطر خارجی دفاع کردند. پس از پایان جنگ ایران و عراق، این نیرو در شکل نیروهای منظم سپاه و شبه نظامیان بسیج نهادینه شد. این جناح پایه طبقاتی ای در جامعه ایران ندارد، و امروز جناح نظامیان صرفا از جایگاه ویژه خود در بدنه رژیم دفاع می کند و منافع سیاسی و اقتصادی جناحی خود را نمایندگی می کند. تنها بر متن چنین تحلیل پایه ای از جدال جناح هاست که می توان سناریوهای طرح شده برای تکامل بحران جاری و راه حل های جناح های مختلف را ارزیابی کرد.

بی پایه ترین راه حل، که در مطبوعات تحت عنوان "راه حل زمبابوه" از آن یاد شده، آشتی دادن دو جناح متخاصم در اشکال مختلف است: حضور چهره هایی از همه جناح ها در کابینه جدید احمدی نژاد، تشکیل کابینه آشتی ملی یا دولت انتقالی و نظایر اینها. چنین راه حلی از جانب فراکسیون های فرعی رژیم و چهره های درجه دومی طرح شده و به هیچ تحلیلی از میانی مادی جدال جناح ها متکی نیست، و به همین دلیل از سوی سران هیچیک از جناح های متخاصم جدی گرفته نمی شود. در محتوای خود چنین راه حلی به معنای بازگرداندن توازن قوای جناح ها

به 21 خرداد است، و به همین دلیل، حتی اگر چنین راه حلی ذره ای امکان عملی شدن داشت، بلافاصله جدال جناح ها را در قالب تازه ادامه می دهد و به نقطه آشتی ناپذیر فعلی می رساند.

اگر به پایه مادی و طبقاتی جدال جناح ها توجه کنیم، روشن است که در مقطع فعلی امکان همزیستی دو جناح در قالب واحد رژیم وجود ندارد، و به این اعتبار جدال جاری جناح ها جنگ آخر است. از این زاویه، آنچه رفسنجانی چند روز پیش در خطبه نماز جمعه گفت (و بعد خاتمی لب کلام را به فراندوم برای مشروعیت یا عدم مشروعیت دولت کودتا ترجمه کرد) تنها وقتی می تواند راه حل تلقی شود که بتواند مورد توافق جناح نظامیان نیز قرار گیرد، و روشن است که قرار نخواهد گرفت. بنابراین، سخنان رفسنجانی، علیرغم قالبی که داشت، در محتوای خود حداقل مطالبه ناگزیر جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی است، که به نوبه خود می دانند که اگر عقب بنشینند جنگ آخر را برای همیشه باخته اند، و نه فقط قدرت را حق خود می دانند، بلکه از زاویه منافع کلیت رژیم لازم می دانند که نهاد سپاه و بسیج را تابع قدرت دولتی ای کنند که می خواهد یک طبقه اصلی جامعه را نمایندگی کند.

پاسخ خامنه ای به سخنان رفسنجانی نیز بیان امتناع قابل انتظار جناح نظامیان از واگذاری داوطلبانه قدرت بود؛ قدرتی که با کودتا اکنون به هر حال در دست خود دارند. اما موضع خامنه ای هنوز غرق در این خودفریبی است که گویا اگر "نخبگان"، یعنی سران جناح های رانده از قدرت، ساکت شوند بحران تمام خواهد شد. به همه دلایلی که بالاتر به تفصیل بررسی کردیم چنین نیست. جنبش توده ای ادامه خواهد یافت و گام اول تثبیت کودتا در برابر جنبش توده ای همچنان باقی می ماند. جناح نظامیان بدون سرکوب خشن توده ها نمی توانند حتی کودتا را تثبیت کنند، و دشواری ها و تناقضات این امر را بیشتر بررسی کردیم. بنابراین بحران سیاسی همچنان ادامه خواهد

یافت. راه حل هایی که سران جناح های مختلف طرح کرده اند پیش از آن که راه حلی برای اتخاذ باشند، بیان مواضع ناگزیر آنها در جدال نهایی جناح هاست. انتخابات رژیم تنها به سبب بروز خیزش توده ای بدل به بحرانی حکومتی و بعد بحران فراگیر سیاسی شد، و هیچ راه حل عینی بحران بدون در نظر گرفتن فاکتور جنبش توده ها کوچکترین شانسی برای تحقق ندارد. بحران فعلی یا به سوی کشتار وسیع و سرکوب خشن نظامی جنبش توده ای می رود، یا با تعمیق جنبش توده ای در شکل یک جنبش انقلابی صورت مسئله بحران حکومتی را همراه با برانداختن رژیم جمهوری اسلامی خط خواهد زد.

چه باید کرد؟ هدف بیانیته حاضر از تأکید بر تداوم بحران سیاسی و تداوم حرکت توده ها نه گزارشگری از اوضاع است و نه بویژه روحیه بخشی به مخاطبان. چرا که، همانطور که نخستین بیانیته ما تأکید می کرد، این وضعیت بالقوه انقلابی بدون حضور طبقه کارگر متشکل بالفعل نمی شود. هدف اصلی بیانیته حاضر نیز این است تا بر ویژگی وظایف فعالان و وظایف فعالان سوسیالیست طبقه کارگر در چنین اوضاعی تأکید کند. این واقعیت که بحران سیاسی ادامه دارد، و این واقعیت که از زاویه اهداف توده مردم معترض حل این بحران در گرو ورود طبقه کارگر به صحنه است، به این معناست که امر ایجاد تشکل های صنفی و سیاسی کارگران اکنون زمینه های اجتماعی مساعدتر و وسیع تری یافته است و می تواند از یاری و پشتیبانی عمومی برخوردار باشد. نیاز عینی جامعه به حضور سیاسی طبقه کارگر متشکل اکنون امر ایجاد تشکل های توده ای کارگران را تسهیل می کند و به وظایف فعالان سوسیالیست طبقه کارگر ویژگی هایی می دهد. در این رابطه به دو نکته باید اشاره کرد.

نخست این که در شرایط حاضر نمی توان امر ایجاد تشکل های کارگری را بدون توجه به مسائل سیاسی پی گرفت. طبقه کارگر در دل شرایط بحرانی جاری تنها وقتی می تواند تشکل های سیاسی و صنفی توده ای خود را ایجاد کند





دموکراتیک همه جناح های رژیم جمهوری اسلامی، نمی تواند پیام آور آزادی برای توده مردم ایران باشد. نکته ای که در این رابطه نیاز به تأکید دارد این است که خنثی کردن نفوذ جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی در جنبش توده ای امری محدود به افشاگری یا ترویج روشنگرانه نیست. در دل یک بحران عظیم سیاسی بالقوه انقلابی، هرگونه تأثیر گذاری ماکرو بر عرصه سیاست نه از راه افشاگری یا روشنگری، بلکه تنها با ترسیم روشن راه های مبارزه در عمل است که ممکن می شود. اتخاذ و عمومیت یافتن تاکتیک های طبقاتی توسط جنبش توده ای یگانه زمینه ساز مادی تغییر ذهنیت توده هاست.

### هیأت دائمی کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری ۳۰ تیر ماه ۱۳۸۸

تجاوز به جنس مخالف هست. اما هیچ مردی دفعتاً توان هم بستر شدن و تجاوز به هم جنس خود را ندارد. برای تجاوز به همجنسان به عنوان یک سلاح شکنجه و در مقیاس سرکوب یک جنبش توده ای، مقدمات نیاز به سازمان دادن یک سپاه تجاوز پیشه‌ی لواطکار و قسی‌القلب وجود دارد. و این در شرایطی است که همین اراذل برای همجنس گرایان نرمال و شریف و غیر خودی در ایران بدترین عقوبت‌ها و بی رحمانه‌ترین مجازات‌ها را در نظر گرفته و به اجرا در آورده اند.

بنابراین افشای تجاوزات گسترده در زندان‌ها، تا همین‌جا عواقبی فراتر از یک رسوایی اخلاقی و سیاسی برای سران کودتا را به همراه داشته است. اساس ایندولوزی حکومتی رژیم اسلامی جدیدی که در حال پوست اندازی است، تا همینجا، نزد تمامی مردم ایران و جهان پیشاپیش با ریاکارانه‌ترین و منحط‌ترین بی فرهنگی‌های تمامی قرون حیات سرمایه داری مانوس شده است.

تا کنون بسیاری تحلیل گران، شکل گیری شکاف در صفوف سپاه چه در مقابل اصلاح طلبان و چه در مواجهه با یک قیام مسلح توده ای را یک امکان واقعی در نظر گرفته‌اند. اما اکنون با سلسله رسوایی های جبران ناپذیری که دامان کل باند رهبری کودتای اخیر را آلوده است، امکان وقوع کودتای تازه‌ای به بهای به خاک و خون کشیدن سرمداران فعلی رژیم و به منظور غسل تمعید و ننگ زدایی ریاکارانه از دامان سپاه و توسط خود پاسداران نیز از یک پایه واقعی برخوردار شده است. ضرورت‌های تاریخی پیشروی جنبش سوسیالیستی و کارگری اما ایجاب می کند که در هم شکستن و انحلال سپاه با تمامی حشو و زوائدش کمترین دست‌آورد ادامه مبارزات جاری باشد.\*

که در مقاطع مشخصی نتوان در طرح مطالبات اعتصاب خواسته های سیاسی را به صراحت گنجاند.

ضرورت تلاش برای خنثی کردن نفوذ جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی در جنبش توده ای نیازی به تفصیل ندارد. به دلایلی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، و پیشتر در مناسبت های دیگری به تفصیل بیشتر به آن پرداخته ایم، فعالان سوسیالیست طبقه کارگر وظیفه دارند با هر درجه از توهم در جنبش توده ای نسبت به جناح های رانده از قدرت مقابله کنند. نه فقط به این سبب که جبهه خاتمی- موسوی- رفسنجانی امروز مهم ترین ابزار سیاسی دشمن طبقاتی کارگران، بورژوازی ایران، است؛ بلکه به این سبب نیز که این جبهه، دقیقاً به سبب همین پایه طبقاتی، و به حکم تمام تجربه سی سال گذشته از ماهیت ضد

از مرعوب شدن خیل عظیم عصیان‌زدگان در پی کسب اطلاع از فجایع صورت گرفته موجود نیست بلکه بسیاری نشانه‌ها حاکی از آن است که مردم برای رویارویی با کانون کشتار، با مشاهده هر جنایت تازه‌ای مصمم‌تر از پیش عزمشان را جزم می‌کنند و برای راه‌های تازه‌تر و موثرتر مبارزه آماده‌تر می‌شوند. اما جنبه دوم قضیه، از حیث استراتژیک نتیجه‌ای بسیار ویرانگر برای کلیت رژیم سرمایه‌داری و بویژه مافیای سپاهی - مالی. بانی آن به همراه داشته است. دستپاچگی و انکار بی شرمانه اخبار رخدادهایی که پیشتر قرار بود در بوق دمیده شود توسط عناصر و سخنگویان رژیم نیز از دریافت ولو مبهم همین نتیجه سرچشمه می‌گیرد. باند نوکیسه حاکم بطور کلی اصرار بر این دارند که خود را رگه‌ای از اسلام شیعی معرفی کنند که تدارک برای ظهور امام زمان و بنا کردن یک جامعه امام زمانی را به طور جدی سرلوحه و ثقل فعالیت‌های سیاسی - مذهبی خود قرار داده اند. ارائه چنین شمانی از خود برای مواجهه با همه غیر خودی‌ها و حتا تصفیه گسترده آوندهای عالیرتبه و خلع و کشتار احتمالی ارشدترین آنها و در نهایت بمثابه ارکان اصلی ایندولوزی خودویژه حکومتی جدیدشان، امری اجتناب ناپذیر محسوب می‌شود. اما اکنون با انتشار اخبار تجاوزات جنسی گسترده بخصوص به پسران زندانی توسط عناصر سپاه پاسدارانی که قرار بوده پا به رکابان امام موعودشان باشند، در بین مومن‌ترین معتقدین به این دار و دسته تبهکار نیز این شائبه را دامن زده است که مراد واقعی ایشان از امام زمان و جامعه امام زمانی در واقع احیاء تمدن اسطوره ای قوم لوط است، آنهم با مینا قرار دادن الگویی از آن طایفه که به سپاه ترین افسانه‌ها و احادیث مربوط به نوع عملکرد آن‌ها اشارت دارد. هر انسان فاسد و مزدوری به احتمال، قادر به

که بتواند به اکثریت عظیم جامعه نشان دهد که نیروی متشکل طبقه کارگر توان تأثیر گذاردن بر شرایط سیاسی حاضر و شکل دادن آنها در جهت تحقق خواسته های آزادیخواهانه توده مردم را دارد. این فورا به معنای دخالت و موضع گیری در مورد مسائل حاد سیاسی جاری، و مشخصاً عقب نشاندن دولت کودتاست. همانطور که در بیانیه اول اشاره شد، اعتصاب عمومی، بنا به تجربه همه انقلاب های بزرگ و انقلاب 57 ایران نیز، آن شکلی از مبارزه است که هم اهرم های کارآی ویژه طبقه کارگر را وارد مبارزه سیاسی می‌کند، و هم بطور طبیعی امر تشکل در محل کار را در دستور کار فوری قرار می دهد. در شرایط بحرانی حاضر، چنین اعتصاب عمومی ای قطعاً باید خصلت سیاسی داشته باشد، هرچند

## جنایات و مکافات محتوم سپاه پاسداران

قادر صنعتکاران - 24 مرداد 1388

### به نقل از وبلاگ «آموزه های سوسیالیسم»

گسترده‌ی واکنش‌های اعتراضی به اقدامات جنایت‌کارانه پاسداران در جریان شکنجه و کشتار دستگیرشدگان طغیان‌های توده‌ای ماه‌های اخیر، رهبران این باند مافیایی را بیش از پیش دچار محصنه کرده است.

به طور کلی رفتار خشونت آمیز رژیم‌ها با اسرا و زندانیان سیاسی یک جنبش توده‌ای، قیل از هر چیز به منظور زهرچشم گرفتن از دیگر نیروهای رزمنده و ترساندن و منکوب کردن آنها صورت می‌گیرد. از این نظر هرگز انتظار این نبوده که پاسداران از ظرفیت‌های ماشین خشونت خود حداکثر استفاده را نبرند. پیروزی با اتکاء به ایجاد رعب و سازمان دادن جو ترور، سلاح استراتژیک و دیرینه آنهاست. ایجاد وحشت در بعد سراسری نیز مشروط به انتشار عامدانه اخبار همین رفتار سبعمانه، بویژه در مقابل اسرای مبارزات خیابانی است. رژیمی که قوانین قصاص اسلامی از جمله دست بردن و چشم درآوردن و سنگسار را در ملاء عام به اجرا می‌گذارد و برای توجیه تجاوز به دختران نوجوان اعدامی، بشریت بهت زده را به سنت های اعراب صدر جاهلیت اسلامی ارجاع می‌دهد، برای درز و انتشار جنایات سخیفی که در زندان‌ها به آن دست زده قاعده‌ها نباید هراس و تشویشی به دل راه دهد. اما اینبار، انتشار گسترده خبر تجاوز به دختران و پسران زندانی در کنار دیگر شناخت‌های پاسداران زندانبان، از دو جهت کار را برای کودتاچیان دشوار کرده است. نخست به چگونگی بازتاب اعمال آنها در جامعه برمیکرد. برخلاف پیش بینی آمرین و رهبری کودتا، نه فقط نشانی

# Be Pish!

No : 45

Weekly Paper Of Workers  
Socialist Unity-Iran  
www.wsu-iran.org  
bepish@hotmail.fr

News - Political

September, 2009

## سوال از آقای موسوی

مینا فرخنده

بیش از دو ماه از شروع مبارزات خود جوش مردم می گذرد، برهه ای که بخاطر گستردگی اعتراضات رادیکال مردمی که تحت پوشش تقلب در رای گیری شکل گرفت و بخاطر انرژی بیکران خود "که از سالها ظلم و ستم و دیکتاتوری بر هم انباشته شده آب می خورد" نتوانست در این چهارچوب تنگ باقی بماند. برهه ای که بخاطر کشتار و شقاوت و وحشیگری رژیم هارجمهوری اسلامی که با تمام قوا و با توسل به تمام نیروهای سرکوبگرش دست به حمله بر علیه معترضین زد، نقطه سیاه دیگری است در تاریخ ایران که برای همیشه در یاد ها خواهد ماند.

از شروع اعتراضات رادیکال مردمی که باشعارهایی بر علیه تقلب در رای گیری شروع شد و به "مرگ بر دیکتاتور"، "می کشم می کشم آنکه برادرم را کشت"، "نترسید نترسید ما همه با هم هستیم"، "خون ندادیم که سازش کنیم"، "بسیجی مزدور برو گم شو" ادامه پیدا کرد. جریانات رنگ و وارنگ داخل حکومت و حامیان غیر حکومتی شان که هر کدام برای نجات نظام جمهوری اسلامی و به قدرت رسیدن خود برنامه های اقتصادی، سیاسی خود را محق می دانند، سعی کردند خود را پشت مبارزات مردم پنهان کنند. آقای موسوی که شاهد ضرب و شتم و دستگیری ها و کشتار معترضان بود، مردم را به تظاهرات آرام دعوت می کرد و بدون توجه به قساوت هائی که بر علیه این مبارزان اعمال می شد، فرمودند: "وقتی مرا دستگیر کردند، مردم به خیابان ها بریزند". آقای موسوی و دیگر کاندیداهای ریاست جمهوری سعی کردند از اعتراضات مردم برای فشار به جناح مخالف خود سود ببرند و در عین حال اعتراضات مردمی را با محدود کردن شعار ها به "سکوت" تحت کنترل داشته باشند تا این نظامی که انقدر جامعه

را به فلاکت رسانده، مبدا صدمه ای ببیند. با موضعگیری آشکار ولایت فقیه به نفع جناح احمدی نژاد و بقصد کنار گذاشتن جناح رقیب، موسوی و متحدانش در صدد برآمدند که به قیمت خون شهیدان هم که شده برای ثبات هر چه بیشتر خود بپا خیزند و در عوض حتی به خود زحمت پاسخگویی به خواست های بحق کارگران که بخشی از آن در نامه کارگران شرکت واحد آمده را نمی دهند و نامه سرگشاده آنها بی جواب می ماند، کارگران می پرسند: - نظر صریح کاندیداهای دوره دهم ریاست جمهوری در رابطه با تشکیل تشکل های مستقل کارگری و صنفی بدون دخالت دولت و کارفرما چیست ؟

- سرکوب تشکل های مستقل کارگری را چگونه توجیه می کنند ؟  
- آیا به خواست تشکل های کارگری که دستمزد حداقل یک میلیون تومان را با امضاء کارگران کارخانجات سراسر کشور اعلام نمودند گردن خواهید نهاد؟  
- نظر خود را نسبت به کنوانسیون های بین المللی کارگری، حقوق کودک، زنان و حقوق بشر اعلام نموده و بفرمائید چگونه به آنها پایبند خواهید بود ؟...  
جوابی که ایشان با این سکوت و بی توجهی خود به سندیکای کارگران شرکت واحد می دهند روشن است. ایشان می بایست برای حفظ نظام، یعنی حفظ خودشان بجنگند.

تنها شانس که آقای موسوی و یارانش آوردند این است که آقای احمدی نژاد زحمت ایشان را کم کردند و جواب کارگران و در واقع جواب همه مردم را داده اند که "سندیکا چیست و نمی دانم چرا برخی اصرار دارند از متخلفین دفاع کنند. متأسفانه برخی رسانه های ما يك فضای دیکتاتوری را انداخته اند که در آن هر توهینی را مطرح می کنند". با این جواب که انگار از آسمان برای آقای موسوی افتاد، ایشان دیگر لازم نیست در این رابطه موضع بگیرند و جواب این معضل را بدهند.

از فهرست تعهدات آقای موسوی به زنان، چنین برمی آید که: آزادی و برابری زنان تنها در سطحی می بایست باشد که حجاب به خطر نیفتد و زنان طبق معمول دنباله رو و حرف شنومردان باشند. تا آنجا که اقتدار مرد ها برزنان به خطر نیفتد، اجازه دارند مورد حمایت قرار گیرند و به وضعیتشان رسیدگی شود.

نظایشان در رابطه با تشکل های مستقل از دولت، همچون تشکل های دانشجویی و زنان، چه است؟ آیا بازم آنها به بهانه های نهدی از منکر محکوم می شوند و اعضایشان مورد پیگرد قانونی قرار می گیرند؟

آقای موسوی نمی خواهند بفهمند که تشکل آزاد و مستقل حق مردم است، ایشان با این شعارها "تشکل حق ماست"، "تشکل آزاد، تشکل مستقل حق ماست" کاملاً بیگانه هستند چه برسد به شعارهایی همچون "اعتراض اعتراض، اعتراض عمومی - اعتصاب اعتصاب، اعتصاب

عمومی" که می تواند لرزه بر اندامشان بیندازد. حق تشکل!  
حقوق زن و کودک!

آزادی قلم و اندیشه تا آنجا معنی می دهد که در خدمت آقای موسوی باشد و برایشان رأی جمع کند.

برای آقای موسوی، زندانی سیاسی فقط کسانی هستند که به نفع جناح ایشان معترض بوده اند، اینکه آیا اگر ایشان بر فرض اینکه به قدرت برسند با مخالفان خود همچنان مثل گذشته برخورد خواهند کرد، بی جواب مانده است!

کسی نیست که بگوید معامله اینطور نمی تواند باشد: "مال من مال خودم، مال مردم هم مال خودم" مردم تجربه سالهای 57 و شکست انقلاب را دارند و هنوز فراموش نکرده اند که چه می خواستند و چه شد. مردم جواب مشخص می خواهند، در صورت نگرفتن پاسخ خود، آرام نخواهند نشست.\*

انقلاب در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است